**اصول: اوامر، جلسه ۳۱: دوشنبه ۷/۸/۱۴۰۳**

**استاد سید محمدجواد شبیری**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد دلالت صیغۀ امر بر وجوب بود. در بحث مادۀ امر ۵ تا مسلک ما ذکر کردیم و این ۵ تا مسلک را بررسی کردیم، که فهرست‌وار این هست که دلالت مادۀ را به وضع ممکن است بدانیم، دلالت بر وجوب، دلالتش را به حکم عقل بدانیم، به حکم عقلا بدانیم، از باب اطلاقی که نیاز به مقدمات حکمت دارد بدانیم، از باب اطلاقی که نیاز به مقدمات حکمت ندارد بدانیم. و نهایتا ما این مطلب را اختیار کردیم که دلالتش وضعیه است. ولی به نظر می‌رسد که در بحث صیغۀ امر ما نتوانیم این ادعا را بکنیم که دلالتش وضعیه است، چون بین صیغۀ امر و مادۀ امر یک فرقی هست، در مادۀ امر مواردی که در موارد استحباب به کار می‌رود خیلی کم است، در صیغۀ امر خیلی زیاد هست و اینکه ما همۀ این موارد را مجاز بدانیم خالی از بُعد نیست. از آن طرف در موارد مادۀ امر این موارد اندکی که در مورد استحباب مادۀ امر به کار رفته را هم می‌توانیم بگوییم از باب تجوز و ادعا و تعویل و امثال اینها هست. خیلی روشن نیست که ما بگوییم اینها درشان استعمال بلا عنایة هست، استعمال بلا تعولٍ هست که دلیل بر حقیقت بودن باشد، ولی مثلا در صیغۀ امر ببینید مثلا می‌گوییم صلِّ الصلوات الخمس فان الله اوجبها مثلا، علیکم. صلّوا الصلوات الخمس فان الله اوجبه علیکم. و صلوا صلاة اللیل فان الله تحبها.

یعنی هم در مواردی که قرینۀ متصله بر ایجاب امر وجود دارد، و هم در مواردی که قرینۀ متصله بر استحباب به کار رفته صلوا را ما به کار می‌بریم و این صلوا به نظر می‌رسد که ادعا در هیچ یک از اینها نیست. این فرق دارد مثلا می‌گوییم ان الله یأمرک، پس اگر بگوییم ان الله یأمرکم بصلاة اللیل، در جایی این تعبیر عرفا صحیح هست که ما بخواهیم ادعا کنیم که نماز شب اینقدر اهمیت دارد کأنّ واجب است، کأنّ واجب بودن، ادعای وجوب در اینجور موارد هست که امر را به کار می‌بریم، اوّلا در مطلق مستحبات نیست در مستحبات مؤکده است، آن هم در مستحبات مؤکده با ادعای اینکه کأنّ واجب است همراه هست. این است که به نظر می‌رسد فرق است بین مادۀ امر و صیغۀ امر. صیغۀ امر در جامع، یعنی حالا هم در موارد وجوب هم در موارد استحباب به نحو حقیقت به کار می‌رود.

مسلک دیگری که بود بحث حکم عقل بود و حکم عقلا که ما مفصل آنجا همان بحث‌هایی که آنجا کردیم اینجا هم همین مطالب می‌آید، اینکه اوّلا ثبوتا بین وجوب و ندب فرقی نباشد، فرق فقط به حکم عقل باشد حکم عقلا گفتیم این مطلب اصلا درست نیست، فرق ثبوتی بین اینها هست و از جهت اثباتی هم تا کاشف معتبر، فارق بین استحباب و وجوب این هست که در وجوب ترخیص در ترک وجود ندارد ولی در استحباب ترخیص در ترک وجود دارد و تا یک کاشف معتبری از این فصل ممیز وجوب و استحباب نباشد هیچ نه عقلی نه عقلایی حکم وجوب نمی‌کند، باید یک کاشف معتبر داشته باشیم و مجرد امری که دال بر جامع هست کفایت نمی‌کند. و به نظر می‌رسد حالا یک نکتۀ دیگری هم اینجا هست که وجدانا این مطلب را تأیید می‌کند بعد عرض می‌کنم.

بحث جدیدی اینجا ندارد، اما عمدتا به نظر می‌رسد که دلالت امر اطلاقی باشد ولی آیا نیاز به مقدمات حکمت دارد یا نیاز به مقدمات حکمت ندارد؟ ما عرض کردیم که، به نظر می‌رسد اینکه در موارد بسیار زیادی امر در استحباب به کار می‌رود این نشانگر این هست که در این موارد شارع در مقام بیان نبوده و الا اگر در مقام، و در مقام بیان بودن هم شرط دلالت بر وجوب است. و الا اگر ما بگوییم که خود امر مستقیما منهای در مقام بیان بودن، ولو به اطلاق دال بر وجوب باشد و این همۀ موارد شارع بر خلاف آن دلالتی که امر دارد به قرینۀ منفصل ما فهمیدیم که خیلی دشوار هست، اگر بگوییم ما از موارد زیاد می‌فهمیم که شارع در مقام بیان نبوده آن خیلی مشکلی ندارد، ولی اگر ما بگوییم نه شارع یک دلیل ظاهر در وجوب شیء را آورده در حالی که مرادش وجوب نبوده، در موارد متکرره، این خیلی استغراب دارد. به نظر می‌رسد که دلالتش همان دلالت اطلاقی است و نیاز به در مقام بیان بودن هم هست. البته اینجا یک بحث این هست که آیا ما می‌توانیم یک تقریب فنی برای اینکه چطور هست که ما صیغۀ امر را ظاهر عند الاطلاق ظهور می‌دهد در اینکه واجب هست؟ به نظر می‌رسد نیازی نیست که ما بتوانیم تحلیل کنیم نحوۀ دلالت صیغۀ امر بر وجوب عند الاطلاق را. اگر هم نتوانیم این دلالت را تحلیل کنیم ناتوانی ما از تحلیل نحوۀ دلالت اطلاقی باعث نمی‌شود که اصل این دلالت زیر سؤال برود.

تقریباتی که اینجا برای اطلاق وجود دارد قبلا هم اشاره کردیم هیچ یک از این تقریبات را ما نمی‌توانیم بپذیریم. به نحو اجمال من بحث را عرض کنم، هیچ یک از این تقریبات قابل التزام نیست. این تقریبات یک عده‌شان، چند نکته را اینجا عرض بکنم برای بحث کلی و فشردۀ این بحث‌ها را می‌خواهم عرض بکنم بحث‌های سابق را خیلی تکرار نکنم، یکی از این تقریبات تقریب مرحوم آقاضیاء است که می‌خواهد بگوید که وجوب بعث ناشی از ارادۀ شدیده است مثلا، به هر حال وجوب ارادۀ شدیده است و استحباب ارادۀ ضعیفه است و چون ارادۀ شدیده فصل مقومش از جنس خود آن جنس هست بنابراین مقدمات حکمت اقتضاء می‌کند که ما بگوییم که این ارادۀ شدیده اراده شده. این بحث صرفنظر از یک بحث کبروی‌اش هست که اصلا فارق بین وجوب و استحباب اراده نیست، شدت و ضعف اراده، حالا آن بحث مبنایی‌اش بماند، یک اشکال آقای شهیدی می‌کند این کأنّ عرفی نیست، ما این اشکال را نمی‌کنیم که عرفی نیست، چون ولو به آن چیز دقیقش، فصل ممیزش، ما به الامتیازش، عین ما به الاشتراک هست، با اینجور تعبیرات عرف نمی‌فهمد، ولی اصل مطلب قابل فهم عرف هست که بگوییم اگر فصل ممیزش از جنس همان جهت مشترکه باشد، اینجا مدعی بشویم که عرفا همان سکوت را برای افهام این مطلب کافی می‌دانند. با تعبیر آن دقت عقلی‌اش عرفی نیست ولی به صورت ساده شده‌اش قابل فهم عرف هست. ولی آیا واقعا عرف این مطلب را می‌فهمد؟ آیا مطلب درست است؟ یک بحث این هست که عرف امکان فهمش هست بله، ولی آیا واقعا عرف کفایت می‌کند؟

یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم، دو جور محبت داریم، محبت شدید و محبت ضعیف. اگر من بگویم شما را دوست دارم، آیا معنایش این است که خیلی دوست دارم؟ اینجور که نیست. یعنی بالاترین حد دوست داشتن را من دارم؟ نه. مجرد اینکه آن فصل ما به الامتیاز عین ما به الاشتراک هست این باعث نمی‌شود که ما حمل کنیم بر آن مرتبۀ شدیده. آقای شهیدی تعبیر می‌کنند اگر ما گفتیم در این اتاق لامپ هست، یعنی بالاترین درجۀ لامپ است؟ اینجور نیست که، نور هست یعنی شدیدترین نور هست؟ حالا من دقیقا مثال را می‌برم روی مثالی که مشابه همین بحث هست که مواردی که ان الله یحب به کار رفته، ان الله یحب ازش وجوب استفاده می‌شود؟ قطعا اینجور استفاده نمی‌شود، بلکه حاج آقا برعکسش را مطرح می‌فرمودند. می‌فرمودند که اگر متکلم در مقام حص شدید باشد نباید به جامع اکتفا کند، تحریک جامع، تحریک محدودی است، وقتی شما می‌خواهید طرف کاملا تحریک بشوید نباید با لفظ جامع بیاورید، باید آن خصوصیت را هم ذکر کنید، و عرفا هم همینجور هست که اگر متکلم در مقام بیان حد محبوبیت است به لفظ دال بر جامع محبوبیتی که جامع بین محبوبیت ایجابی و محبوبیت ندبی هست نمی‌تواند اکتفا کند، اینجور نیست به مجرد اینکه ما به الامتیازش عین ما به الاشتراکش هست بگوییم این کافی هست برای اینکه، نه اصلا اینجور نیست، برعکس است. اگر مطلق بگذارند ازش استحباب استفاده می‌شود در جایی که در مقام بیان حد آن محبوبیت هست.

یک تقریب دیگر تقریبی هست که در کلام بعضی از آقایان دیگر هست در بعضی کلمات مرحوم حاج شیخ و دیگران هم هست، مرحوم آ٬ای حاج آقا مرتضی حائری هم همان را اصح دانسته ما بگوییم که وجوب یعنی ارادۀ مقرون با عدم ترخیص به ترک، استحباب یعنی ارادۀ مقرون با ترخیص در ترک، چون فصل ممیز وجوب عدمی است ما با سکوت می‌توانیم این امر عدمی را افهام کنیم. ولی چون فصل ممیز استحباب وجودی هست باید حتما دالش هم وجودی باشد. یک تعبیری مرحوم آقای صدر خیلی وقت‌ها تعبیر می‌کند تناسب بین مقام ثبوت و اثبات مثلا. چون در مقام ثبوت امر عدمی هست دال اثباتی‌اش هم می‌تواند امر عدمی که سکوت از بیان باشد باشد. بحث سر این هست که ببینید حتما باید بین آن امر ثبوتی و دالش تناسب باشد؟ اگر این مطلب باشد حتما دال بر امر عدمی باید عدم باشد، دال اثباتی نمی‌شود باشد، یعنی لازمه‌اش این است. اگر شما می‌گویید که چون امر عدمی هست، امر عدمی و سکوت می‌تواند دالش باشد نه اینکه حتما باید دالش باشد، می‌تواند دالش باشد، اگر تناسب هست باید، اگر مطلب درست باشد باید در جایی که در مقام ثبوت فصل ممیز شیء عدمی باشد دالش هم حتما عدمی باشد نه باید، نه می‌تواند، باید عدمی باشد، در حالی که قطعا اینجور نیست. بحث این مطلب کی گفته تناسب مقام ثبوت و اثبات به این معنا؟ آن بحث‌هایی که آقای صدر خیلی جاها در تناسب مقام ثبوت و اثبات مطرح می‌کند هیچکدامش وجهی ندارد، حالا نمی‌خواهم وارد تفصیل آن بحث‌ها بشوم. اینکه دال بر شیء عدمی می‌تواند وجودی باشد می‌تواند عدمی باشد، اینجور مدعی هستیم، ولی دال بر امر وجودی حتما باید وجودی باشد، این چرا؟ کی گفته؟ این است که هیچ وجه قابل توجهی مطرح نیست. اینها هم یک سری تقریب.

یک تقریبی آقای شهیدی دارند، آقای شهیدی می‌فرمایند که چون ارادۀ تکوینی از مراد منفک نمی‌شود، ارادۀ تشریعی هم که امر بر او دلالت می‌کند این هم از مراد جدا نمی‌شود بنابر این دال بر وجوب است. این را تقریب قرار بدهند. به نظر می‌رسد که این مبنا اولا اصل مبنایش ناتمام است، ما عرض کردیم که فارق بین امر و نهی اصلا اینکه در مقام تبیین امر و نهی، امر و نهی را به ارادۀ تکوینی تمثیل کنیم و برای فهمیدن حقیقت وجوب و استحباب از ارادۀ تکوینی یاد کنیم به نظر می‌رسد این اشتباه است، چون اراده آن آخرین مرحلۀ صفت نفسانی هست که از مراد منفک نمی‌شود محرک عضلات هست در انجام عمل در اراده‌های تکوینی. حالا آن اراده‌ای که تکوینی هست ممکن است در مورد امور واجبه باشد، ممکن است در امور مستحبه باشد. ارادۀ تکوینی چه واجب باشد چه مستحب باشد نهایتا وقتی شدید می‌شود، حب هست و شوق هست و در آخرین مرحله به اراده می‌رسد و اراده به عمل خارجی می‌انجامد، چه آن حبی که در سلسلۀ علل اراده قرار دارد، حب وجوبی باشد یا بفرمایید حب شدید باشد، چه حبش استحبابی باشد بفرمایید حب ضعیف باشد علی ای تقدیر در آخرین مرحله به اراده می‌انجامد و آن اراده از مراد لا ینفک است یعنی اراده در موارد حب شدید و حب ضعیف فرق ندارد، اراده آن آخرین صفت نفسانی هست که قبل از انجام عمل انسان بهش می‌رسد، ما به الامتیاز موارد مصلحت لزومیه و مصلحت استحبابیه نیست، اینها هیچ فرقی ندارد، بنابراین شما نباید ارادۀ تشریعیه را، یعنی چیزی که به نام ارادۀ تشریعیه تعبیر می‌کنید، من اصلا ارادۀ تشریعیه تعبیر نمی‌کنم، وجوب و استحباب را که یک امر اعتباری هست که انسان از دیگری می‌خواهد با او مقایسه کنیم، این یک نکته.

نکتۀ دوم ارادۀ تکوینیه بین اراده و مراد چیز دیگری فاصله نیست، در وجوب و استحباب ارادۀ عبد و ارادۀ مکلف واسطه است، اینجور نیست که به محضی که من اراده بکنم مراد واقع می‌شود، من اراده کرده‌ام که مکلف به صورت اختیاری این کار را انجام بدهد، در ارادۀ تکوینیه اراده از مراد جدا نمی‌شود، این نکته را هم توجه بفرمایید. ارادۀ تکوینیه حتما لازم نیست مربوط به فعل خود من باشد، ارادۀ تکوینیه نسبت به فعل غیر هم معقول است، خداوند ممکن است نسبت به افعال دیگران هم اراده داشته باشد، ارادۀ تکوینیه، ارادۀ تکوینیه چه نسبت به فعل خود مرید، چه نسبت به فعل غیر مرید باشد از مراد منفک نیست، چون اراده کردم که این محقق بشود، اگر اراده کردم باید مراد تحقق، ارداۀ تکوینیه.

ولی ارادۀ تشریعیه این نیست، اصلا ارادۀ تشریعیه یعنی من می‌خواهم که مکلف با اختیار خودش این را انجام بدهد، وقتی بحث اختیار پایش وسط کشیده شد بین اراده و مراد تفکیک هست، من اراده که می‌کنم ممکن است مراد واقع نشود، پس بنابراین ارادۀ تکوینیه‌ای که اصلا نمی‌تواند از مراد منفک شود، با ارادۀ تشریعیه‌ای که ممکن است از مراد تفکیک بشود و تفکیک نشود به دلیل اینکه ارادۀ عبد و اختیار عبد این وسط واسطه هست نباید با همدیگر مقایسه کرد، اصلا ارادۀ تکوینیه نمی‌تواند از مراد جدا شود، در حالی که ارادۀ تشریعیه می‌تواند جدا شود و تازه ببینید در بحث ارادۀ تکوینیه چون بحث اختیار در کار نیست، واسطه‌ای در کار نیست بحث اینکه مخاطب من عبد ممتثل است یا عبد عاصی است دخالت ندارد. چون اصلا اختیار او در اینجا دخالت ندارد، ولی در چیزی که به نام ارادۀ تشریعیه ازش یاد می‌شود واسطۀ انجام عمل اختیار عبد است، اختیار عبد هم بستگی دارد که این عبد، عبد ممتثل باشد یا عبد عاصی باشد. در جایی که مخاطب ما عبد ممتثل باشد شما بفرمایید ارادۀ تشریعیه با مراد تفکیک‌ناپذیر است، تفکیک نمی‌شود، عیب ندارد، همچین مطلبی را بفرمایید. ولی مگر عوامل تشریعیه فقط مخاطبش عبد ممتثل است؟ مخاطبش هم عبد ممتثل است هم عبد عاصی است. فارق بین موارد وجوب و موارد استحباب به تحقق و عدم تحقق مراد نیست. فارقش چی است؟ فارقش این است که شارع و قانون‌گذار آیا ترخیص در ترک می‌دهد یا نمی‌دهد؟ اوّلا این نکته را توجه بفرمایید، در موارد وجوبی که نباشد در موارد استحبابی هم اگر مخاطب ما عبد ممتثل متقی باشد، حالا متقی که تعبیر می‌کنم یعنی عبد ممتثل مطلق اوامر شارع، مطلق ارادات شارع، یعنی حتی اراده‌های استحبابی. اگر چنین باشد عبدی که مستحبات را هم انجام می‌دهد این ارادۀ تشریعیه از مراد جدا نمی‌شود. یعنی وقتی این اراده واقع می‌شود، اگر فرض کنیم عبد ما ممتثل و متعدد به آداب الهی است نه فقط متعدد به وظایف لزومیه است، متعدد به، یعنی فاعل مستحبات و واجبات و همۀ اینهاست. اگر این شما بهش امر بکنید مراد از امر یعنی صیغۀ امر را به کار ببرید، ولو این صیغه استحبابی باشد آن هم انجام می‌دهد. شما می‌خواهید، ما سه جور مخاطب می‌توانیم فرض کنیم. یک مخاطب عبد ممتثل فاعل مطلق محبوبات شارع. عبد ممتثل فاعل محبوبات لزومیه، مطلق عباد. شما این دو تای اوّلی را نگفتید، به اصطلاح اوّلی و آخری را نگرفتید این وسطی را در نظر گرفتید، چون وسطی را در نظر گرفتید می‌گویید لازمۀ اراده تحقق مراد است، نه، لازمۀ اراده تحقق مراد نیست، حالا صرفنظر از اینکه اصلا این تحلیلی که آقای شهیدی مطرح می‌کند چون ارادۀ تکوینیه از مراد منفک نمی‌شود پس لفظ دال بر ارادۀ تشریعیه هم باید هم سنخ آن باشد، کی این را گفته؟ این شبیه همان تناسب بین مقام ثبوت و اثبات است، این را دلیل نداریم، علاوه بر اینکه می‌خواهم بگویم مقام، اینها از جهات مختلف این تحلیل، تحلیلی هست که قابل پذیرش نیست. به نظر می‌رسد که واقعش ما وجدانا در موارد امر وقتی قرینه‌ای بر استحباب نباشد امر را ظاهر در وجوب می‌فهمیم، از آن طرف اگر قرینۀ بر وجوب هم باشد این قرینه را، قرینۀ بر ادعا نمی‌بینیم که در موارد مجاز هست، قرینۀ بر ادعای اینکه کأنّ امر نبود حالا امر شده، در مواردی که مادۀ امر بود ما عرض کردیم اگر می‌گوییم که امر الله بصلاة اللیل، اینجا درکی که ما داریم می‌خواهیم بگوییم کأنّ خداوند امر کرده، استعمال واژۀ امر به علت این هست که احساس ما این هست که یک ادعای مصداقیت مورد برای مادۀ امر هست. ولی آیا در مواردی که خداوند می‌گوییم صلّ صلاة اللیل، صلّ صلاة اللیل ما می‌خواهیم بگوییم خدا این مفهومی که ما در صلِّ می‌فهمیم ادعا می‌کند که این مفهوم را نسبت به مخاطب اعمال کرده؟ نه ما مفهومی که از صلّ می‌فهمیم در موارد صلاة اللیل هم ادعایی نیست، حقیقی می‌فهمیم، یعنی اینها دیگر بحث‌های وجدانی است، بحث‌های نیست که خیلی بشود برایش برهان اقامه کرد، کاملاً بین مادۀ امر و صیغۀ امر فرق هست، در صیغۀ امر کاربردش در موارد استحباب اوّلا زیاد است نه مثل مادۀ امر که نادر باشد، ثانیا احساس تعول و ادعا و کأنّه، تشبیه و اینجور چیزهایی که مقوم تجوز هست وجود ندارد. این است که به نظر می‌رسد که صیغۀ امر دلالت وضعیه‌اش بر جامع است ولی از آن طرف هم ما این را وجدانا درک می‌کنیم که صیغۀ امر اگر مجرد از قرینۀ استحباب باشد دال بر وجوب هست. این نکته را هم دیروز من عرض کردم که این بیانی که مرحوم آخوند مطرح می‌کنند، مرحوم آخوند صیغۀ امر را وضعا دال بر وجوب می‌دانند، از آن طرف با کثرت استعمال صیغۀ امر در استحباب هم کنار می‌آیند. ما عرض کردیم نه اگر دلالت دلالت وضعیه باشد آن کثرت استعمال در موارد استحبابی ولو استعمالش در موارد استحبابی با قرینه باشد مانع ظهور وضعی می‌شود، ولی اگر ظهور ظهور اطلاقی باشد مانع نمی‌شود، توضیح دادیم که چون ظهور اطلاقی آن چیزی که دال بر اصل طلب است خود صیغه است، آن چیزی که دال بر حد طلب است سکوت است، پس تعدد دال و مدلول هست یعنی هیچ وقت آن حد استحبابی به وسیلۀ خود صیغۀ امر تفهیم نشده، به وسیلۀ آن سکوتش که ضمیمه‌اش بوده تفهیم شده. چون به وسیلۀ صیغۀ امر تفهیم نشده بنابراین به تعبیر مرحوم آقای صدر قرن اکید بین صیغۀ امر و آن حد استحبابی ایجاد نشده که مشکل‌ساز باشد. یا حتی صلاحیت قرینیت داشته باشد. چون هیچ وقت خود مادۀ امر دال بر آن استحباب نبوده، به خلاف آنکه ما بگوییم که وضعی هست و قرینه منشأ می‌شود که این را از آن دلالت وضعی‌اش بیندازد، چون باید شما آن دلالت وضعی را از کار بیندازید. تا دلالت وضعی را از کار نیندازید مگر اینجوری ادعا کنید که دیگر ادعای خیلی زوری است، ادعا کنید که ما در مواردی که استحباب به کار می‌بریم دو تا قرینه داریم، یک قرینه اینکه صیغۀ امر در جامع به کار رفته، یک قرینه که این صیغۀ امر در جامع به کار رفتنش یک قرینه است، قرینۀ دیگری برای اینکه استحبابی است قرینۀ دیگری هست، یعنی دقیقا همان ادعایی که ما در مورد وضع داریم که می‌گوییم وضعا صیغۀ امر دال بر جامع است و سکوت دال بر استحباب هست، حد استحبابی است بگویید اینجا هم قرینه اینجوری دلالت می‌کند. در حالی که قطعا اینجور نیست، اگر ما مدعی باشیم صیغۀ امر وضعا دال بر وجوب است آن دال بر استحبابی که وجود دارد، یعنی آن قرینه‌ای که بر استحباب هست آن قرینه منشأ می‌شود که آن صیغه از آن دلالت وضعی خودش از بین برود. اینطوری تعبیر بکنم اینکه ما در موارد بسیاری می‌بینیم که صیغۀ امر در معنای وضعی‌اش به کار نرفته منشأ می‌شود که ظهورش در معنای وضعی از بین برود. حالا ممکن است به وضع ثانویه بینجامد، ممکن است به وضع ثانویه نینجامد، دیروز توضیح دادم که کجا به وضع ثانویه می‌انجامد، کجا مجاز مشهور می‌شود. ولی علی ای تقدیر اینکه ظهور ناشی از چی است؟ ظهور ناشی از کثرت استعمال است، مجرد وضع به تنهایی ظهورساز نیست، وضعی که، وضع در صورتی به کلام ظهور می‌دهد که متعارفا و در اکثریت قاطع موارد لفظ را در آن معنای موضوع له به کار ببریم. ما قبلا هم این را تذکر می‌دادیم که اصلا قرن اکید را ما قبول داریم که قرن اکید وجود دارد، ولی می‌گفتیم آن قرن اکید ناشی از وضع نیست، وضع یک امر تصدیقی است، آن قرن اکید که یک نوع ارتباط تصوری هست آن از کثرت استعمال ناشی می‌شود، این مطلبی که مرحوم آقای صدر می‌گفتند که قرن اکید گاهی اوقات عامل کمی و عامل کیفی آنها را ما نپذیرفتیم، ما می‌گفتیم حتی در موارد وضع تعیینی هم آن چیزی که قرن اکید را آورده کثرت استعمال است، کثرت استعمال آن قرن اکید را می‌آورد که باعث، معنای قرن اکید را هم اینجور معنا می‌کردیم، قرن اکید به گونه‌ای باید باشد که دیگر انسان آن وضع واضع فراموشش بشود، اینکه دارم کأنّ پیروی می‌کنم از آن تعهد واضع و امثال اینها. اینها با کثرت استعمال فقط ناشی می‌شود. بنابراین در جایی که کثرت استعمال وجود نداشته باشد، این کثرت استعمال وجود نداشته باشد، یا در دو معنا هر دویش کثرت استعمال داشته باشد، هم در معنای حقیقی کثرت استعمال داشته باشد هم در معنای مجازی کثرت استعمال داشته باشد، اینجا دیگر لفظ در معنای اوّلیۀ خودش ظهور ندارد. یا اصلا در آن معنای ثانویه وضع تعینی پیدا می‌کند، یا نه وضع تعینی پیدا نمی‌کند، ولی دیگر ظهورش در معنای وضعی‌اش از بین می‌رود مجمل می‌شود، هم می‌تواند در معنای وضعی‌اش به کار برود، هم می‌تواند در معنای مجازی‌اش به کار برود و ما عرض کردیم در مورد مجاز مشهور قول صحیح این هست که مجاز مشهور شاید قول صحیح این باشد که لفظ ظهور در مجاز مشهور پیدا نمی‌کند. حالا این نکته‌ای هست من الآن به ذهنم رسید که ما ممکن است در مورد مجاز مشهور هم مدعی بشویم که لفظ ظهور در مجاز مشهور پیدا می‌کند، این را دقت کنید. دیروز می‌خواستم عرض بکنم که کثرت استعمال در معنای مجازی صرفا منشأ توقف و اجمال می‌شود، ولی ممکن است شخصی مدعی بشود اگر لفظی در اکثریت موارد در مجاز به کار رفته باشد، این کثرت موارد ظهور می‌دهد در مجاز مشهور. بگویید چرا می‌گویید ظهور می‌دهد در مجاز مشهور؟ بگویید وضع تعینی پیدا می‌کند. پاسخ مطلب این است که وضع تعینی متوقف هست بر اینکه آن ادعا محو بشود، به تعبیر دیگر ما عرض کردیم فارق بین مجاز و حقیقت ثانوی این است، در مجاز دلالت لفظ بر مجاز به ادعاء است، دلالت طولیه است، یعنی اوّل دلالت بر معنای حقیقی کرده، در طول دلالت بر معنای حقیقی دلالت بر معنای مجازی کرده به نحو ادعا و امثال اینها. ممکن است یک شیءای در اکثر موارد در معنای مجازی به کار برود ولی هنوز آن ادعاء وجود دارد، یعنی هنوز هم، ولی در اکثر موارد از باب ادعاء آن معنای مجازی اراده می‌شود، بنابراین ممکن است ما در مورد مجاز مشهور بگوییم، یعنی فرق بگذاریم بین، اینجوری تعبیر بکنم این دو مسلکی که در باب مجاز مشهور مرحوم آخوند اشاره فرمودند، که در مجاز مشهور دو تا مسلک هست، یکی اینکه لفظ ظاهر در مجاز مشهور می‌شود، یک مطلب دیگر اینکه لفظ محتمل هست مجاز مشهور باشد و مجمل است، مردد بین معنای حقیقی و معنای مجازی است. بگوییم در جایی که در قالب موارد لفظ در مجاز به کار رفته آن ظاهر در مجاز مشهور می‌شود، جایی که در قالب موارد به کار نرفته، هم موارد استعمال حقیقی‌اش زیاد است هم موارد استعمال مجازی‌اش زیاد است، هر دوی اینها زیاد باشد اینجا به اجمال می‌انجامد که ادعای مرحوم صاحب معالم هم در مورد لفظ امر همین است، ایشان مدعی اجمال است نه مدعی ظهور در معنای استحبابی. علی ای تقدیر نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم آن این است که مرحوم آخوند که مدعی هست لفظ امر وضعا دال بر وجوب است نمی‌تواند کلام مرحوم صاحب معالم را پاسخ بدهد و مجرد اینکه استعمال امر در وجوب زیاد است این کافی نیست برای اینکه شما بگویید ظهور امر در وجوب باقی است، اگر هم استعمال امر در وجوب زیاد باشد، هم استعمال امر در ندب زیاد باشد هر دویشان یک مقدار باشند، اینجا اجمال آفریده می‌شود. اینجور نیست که مجرد اینکه، اصل اینکه اصالة الحقیقة بر مبنای اماریت است، اینکه ما لفظ را، چرا بر معنای حقیقی حمل می‌کنیم؟ به خاطر اینکه غالبا معنایی که از لفظ اراده می‌شود آن معنای حقیقی است، اگر این غلبه از بین برود، اصالة الحقیقة هم از بین می‌رود، ظهور هم از بین می‌رود. ظهور لفظ در معنای حقیقی به خاطر غلبۀ استعمال در معنای حقیقی است. اگر غلبۀ استعمال در معنای مجازی باشد ظهور در معنای مجازی پیدا می‌کند، اگر هر دو معنا غالب باشد هر دو معنا، به اصطلاح معنای حقیقی و معنای مجازی هر دو غالب باشند هر دو می‌توانند از لفظ اراده بشوند اجمال می‌آفرینند. این بحث تمام.

من دیگر به نظرم رسید ما برویم روی بعضی از ماده‌های خاصی که ممکن است، کلمۀ احب و لا احب را بحث می‌کنیم، یک. یصلح و لا یصلح را بحث کنیم، دو. یکره را بحث کنیم، سه. ینبغی و لا ینبغی را بحث کنیم، چهار. این ترتیبی که عرض کردم آیا یحب دلالت بر وجوب دارد یا ندارد، لا یحب دلالت بر تحریم دارد یا ندارد؟ و یصلح و لا یصلح.

در مورد یصلح و لا یصلح مرحوم نراقی در عوائد یک قاعده به این مطلب اختصاص داده آن را مراجعه کنید.

در مورد یکره در کلمات حاج آقا در موارد مختلف به بحث یکره پرداختند، یک مقداری هم جمع‌بندی فرمایشات حاج آقا شاید دشوار باشد.

در مورد ینبغی و لا ینبغی هم در فرمایشات حاج آقا مفصل بحث‌هایی هست و بعضی جاهایش هم من حاشیه‌های مفصلی زدم. آقای شهیدی هم در مورد ینغبی در بحثشان مفصل این بحث را دنبال کردند. ما حالا به این ترتیب بحث را دنبال می‌کنیم تا ببینیم به کجا می‌رسیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد